

پیامدهای روانی طلاق بر کودکان

دکتر فضل‌الله یزدانی*

چکیده

طلاق، یک پدیده چند عاملی است که تقریباً به همه ابعاد زندگی مربوط می‌شود. بیشترین اثرات زیانبار طلاق متوجه کودکان است که پیامدهای بعدی طلاق می‌تواند آن را مضاعف کند. در این مقاله با مقدمه‌ای از جنبه‌های طلاق، ساخت خانواده و به دنبال آن تأثیر خانواده‌های تک والدینی، روی کودکان مورد بررسی قرار گرفته است. اثرات کلی طلاق روی کودکان و هم‌چنین طلاق روانی، یعنی خانواده‌های دارای اختلافات شدید، موضوع دیگری است که به آن اشاره می‌شود و در این راستا به واکنش‌های کودکان، در غیاب پدر و دلایل کشاندن فرزند به سوی خود از جانب (پدر یا مادر) می‌پردازیم. در پایان نیز پیشنهادات، رهنمودها و نتیجه‌گیری کلی از بحث به عمل آمده است.

مقدمه

یکی از مهم‌ترین پدیده‌های حیات انسانی طلاق است که تقریباً به همه ابعاد زندگی مربوط می‌شود و یک پدیده چند عاملی محسوب می‌گردد. به عبارت دیگر، هر طلاق از دیدگاه ملی در نوع خود بی‌نظیر است؛ زیرا یک زوج با توجه به شخصیت خاص هر یک از آنان خانواده، نوع همسرگزینی، عادات رفتاری، شبکه رفتاری و بسیاری از عوامل دیگر، پدیدآورنده آن می‌باشند. اما در وهله اول، طلاق یک پدیده روانی است؛ زیرا بر

* مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد نراق.

تعادل روانی نه تنها انسان، بلکه فرزندان، وابستگان، دوستان و نزدیکان آنان اثر می‌گذارد، که بحث ما در این جا بیشتر معطوف به اثر آن بر روی فرزندان است. دوم اینکه، پدیده‌ای اقتصادی است و اثرات خاصی در حیات اقتصادی دارد. سوم، یک پدیده اجتماعی و جمعیتی است؛ یعنی از نظر کیفی و کمی بر جمعیت تأثیر خواهد گذاشت. بُعد چهارم طلاق، فرهنگی بودن آن است و می‌توان گفت یکی از شاخص‌های سلامت یک فرهنگ با میزان طلاق انجام شده و با آن رابطه دارد.^۱

به علت افزایش روزافزون طلاق، تقریباً ۴۵ درصد از کودکان گرفتار عوارض ناشی از جدایی والدین می‌باشد.^۲ همسرانی که از هم جدا می‌شوند، باید اطلاعات و راه‌حل‌های عملی لازم را در دست داشته باشند، تا بتوانند به طور مؤثر و مفید جواب‌گویی مسائلی باشد که طلاق برای کودکان آنان فراهم می‌سازد. در واقع، نباید فراموش کنیم که طلاق با این‌که یک فاجعه است، اما چنانچه تنها راه‌حل موجود باشد، وظیفه داریم اثرات مخرب آن را به حداقل برسانیم. از آن‌جا که کودکان قربانیان بلافصل طلاق والدین خود می‌باشند، دست‌کم بیاموزیم که چگونه آنان را از صدمات ناشی از طلاق، تا حد امکان در امان نگاه‌دارند.

ساخت خانواده

شکل قالبی خانواده عبارت است از: یک زن، شوهر و یک یا چند فرزند، اما فرزندان آمریکایی به نحو روزافزونی از زندگی کردن در چنین قالبی محروم می‌شوند. در یک پژوهش، کلیک (۱۹۷۹) دریافت که روز به روز بر تعداد کودکانی که با یکی از والدینشان زندگی می‌کنند، اضافه می‌شود و معمولاً مادر است که در وضعیت طلاق گرفته یا بیوه‌شده از فرزندان نگاه‌داری می‌کنند.^۳

در خانواده‌هایی که پدر و مادر از یکدیگر جدا شده‌اند، معمولاً ۹۰ درصد کودکان با مادرانشان زندگی می‌کنند با وجود این، از لحاظ قانونی و اجتماعی، نگاه‌داری مشترک از کودک یا نگاه‌داری پدر از کودک نیز به تنهایی قابل قبول است. همان‌طور که میزان طلاق افزایش یافته، میزان ازدواج مجدد نیز افزایش یافته است، در نتیجه تعداد کودکانی که با نامادری و ناپدری (معمولاً ناپدری) زندگی می‌کنند نیز افزایش یافته است. هم‌چنین

۱. باقر ساروخانی، طلاق، پژوهشی در شناخت واقعیت و عوامل آن.

۲. نایبر، بچه‌های طلاق، ترجمه قاسم قاضی.

۳. ماسن و همکاران، ۱۳۷۹، ترجمه یاسایی.

کودک‌دانی هستند که ناپدری و یا نامادری دارند، اما با آنها زندگی نمی‌کنند (مثلاً زن پدر برای بچه‌هایی که با مادرشان زندگی می‌کنند). وقتی که والدین طلاق گرفته، دوباره ازدواج می‌کنند فرزندان درگیر شبکه پیچیده‌ای از روابط خانوادگی می‌شوند که نه فقط شامل ناپدری و نامادری است، بلکه خواهران و برادران ناتنی، فرزندان ناپدری یا نامادری، تعداد پدر بزرگ و مادر بزرگ و عمه و عمو و پسر عموی ناتنی هم وارد روابط خانوادگی آنان می‌شوند.

در ساخت‌ها و نقش‌های خانواده، در بسیاری از خانواده‌های دو والدینی نیز تغییرات عمده‌ای ایجاد شده است. اول این‌که، خانواده‌ها کوچک‌تر می‌شوند و در نتیجه خانواده‌هایی که یک یا دو فرزند دارند، افزوده می‌شود و تعداد خانواده‌های بزرگ در مقایسه با قبل کاهش می‌یابد. دوم این‌که، والدین امروزی در مقایسه با والدین پیشین به هنگامی که صاحب اولین فرزند خود می‌شوند قدری مسن‌ترند و این موضوع در کنش خانواده تأثیرات مهمی دارد.^۱ این وضعیت، همراه با افزایش روزافزون طلاق، اندیشمندان آینده‌نگر را در اندیشه تکوین جامعه‌ای دیگر با خانواده‌هایی بسیار متمایز از خانواده‌های صنعتی امروز قرار داده است. راسل در بحث زناشویی و اخلاق معتقد است که اگر بخواهیم زناشویی دوام پیدا کند، باید بدانیم استحکام و ثبات آن به خاطر حفظ مصالح کودکان حایز اهمیت فراوان است.^۲

زندگی کودک با یکی از والدین

در مورد این‌که زندگی کردن کودک با مادر یا پدر چه تأثیری در رشد او می‌گذارد، بستگی به جنسیت کودک و سن او به هنگام جدایی، و هم چنین سایر بزرگسالان از جمله خواهران و برادران او دارد.

تأثیر فقدان پدر، در پسرها بیش از دخترها است. پسرهایی که در خانواده‌های بی‌پدر بزرگ می‌شوند، در مقایسه با پسرهای خانواده‌های دو والدینی به اسباب‌بازی‌ها و فعالیت‌های پسرانه علاقه کمتری نشان می‌دهند، اما این دو دسته از لحاظ میزان وابستگی با هم فرق ندارند. پسرنی که بدون پدر، بزرگ می‌شوند گاهی پرخاش‌گرتر از پسرنی هستند که پدر در زندگیشان حضور دارد.^۳

۱. سایت جستجو، گوگل (Gogle)

۲. الوین تافلر، موج سوم، ترجمه خوارزمی.

۳. راسل و برتراند راسل، زناشویی و اخلاق، ترجمه ابراهیم یونسی.

اغلب تفاوت‌های آشکار بین پسرانی که با پدرشان هستند و آنهایی که بدون پدر، بزرگ می‌شوند، مربوط به پسرانی است که پدرشان در سال‌های اول زندگیشان نبوده‌اند. در یک بررسی در مورد کودکانِ پسر دو ساله مشخص شده پسرانی که با مادران خود زندگی می‌کنند، در مقایسه با کودکان خانواده‌های دوالدینی، وابسته‌تر، دارای اضطراب بیشتر، پرخاش‌گرتر و کمتر خودجوش بودند.^۱

پسرهایی که با پدرشان زندگی می‌کنند، در مقایسه با پسرهایی که با مادرشان هستند سازگاری بهتری دارند؛ اما دخترانی که با پدرشان زندگی می‌کنند در مقایسه با دخترانی که با مادرشان می‌باشند سازگاری کمتری دارند.

دخترانی که از پدر دور هستند از لحاظ خصوصیات شخصیتی و رفتاری، چندان تفاوتی با آنهایی که با پدر و مادر زندگی می‌کنند، ندارند. اما مهارت‌های ذهنی به خصوص مهارت‌های کمی (عددی) دختران و پسران تحت تأثیر قرار می‌گیرد؛ یعنی کودکان هر دو جنس در مقایسه با آنهایی که فقط با پدرشان زندگی می‌کنند در مدرسه و اندازه‌گیری مهارت‌های شناختی، عملکرد چندان خوبی ندارد.

البته تفاوت درآمد یا طبقه اجتماعی نیز تأثیر زیادی دارد. از طرف دیگر مهارت‌های کمی را نمی‌توان با طبقه اجتماعی توجیه کرد. این‌گونه مسائل با وجود یک جانشین یا ناپدری تا حدودی جبران می‌شود. حال سؤال این است که، چرا یک مرد، می‌تواند در مهارت‌های کمی کودکان تأثیر بگذارد. برای این‌که مردها غالباً بازی‌هایی می‌کنند که در آن از ریاضیات کمک می‌گیرند، و یا کودکان را در تکالیف ریاضی یاری می‌رسانند، و هم‌چنین به دلیل پرداخت صورت‌حساب‌ها با اعداد و ارقام سروکار دارند.

اثرات کلی طلاق بر فرزندان

پسران بیش از دختران تحت تأثیر طلاق قرار می‌گیرند و این تأثیرات بر روی آنان طولانی‌تر است. آنها بعد از طلاق نامنظم و پرخاش‌گر شده و کنترل‌اندگی بر خود خواهند داشت، با این وجود وابسته‌تر و مضطرب‌ترند، و از نظر عزت‌نفس نیز مشکلاتی خواهند داشت. در مدرسه نیز، مانند خانه، به هنگام بازی رفتاری نامعقولانه‌تر از کودکان خانواده‌های معمولی دارند. این رفتارها از دو ماه تا یک سال بعد از طلاق ادامه خواهد داشت و از سال دوم، مشکلات کمتر می‌شود.^۲

۲. لوی شیف، (۱۹۸).

۱. هوستون، (۱۹۸۲).

برخی از علل مشکلات کودکان، به هنگام تحلیل الگوی کلی خانواده آشکار می‌شود والدین، به خصوص در سال اول طلاق به شدت دچار اضطراب، احساس تنهایی و فشار عاطفی می‌شوند. بسیاری از آنان مشکلات مالی خواهند داشت؛ زیرا باید دو خانواده را از لحاظ مالی تأمین کنند و بسیاری از مادرها در خارج از خانه مشغول به کار می‌شوند. این زن‌ها، اغلب مسئولیت تأمین معاش و انجام کارهای خانه و نگهداری از فرزندان بر دوششان سنگینی کرده و ناچارند با درآمد اندکی زندگی را بگذرانند.^۱

بنابراین، چون خود والدین تحت فشار هستند، معمولاً نمی‌توانند تکیه‌گاه مناسب عاطفی باشند تا به هنگام نیاز فرزندان، به آنان محبت کنند. هر قدر کودک بزرگ‌تر باشد، در برابر جدایی سازگاری بهتری خواهد داشت. هم‌چنان که کودک بزرگ‌تر می‌شود، از روابط بین فردی درک بهتر و هم‌چنین حس کنترل بیشتری پیدا می‌کند و کمتر تحت تأثیر روابط خوب یا بد والدین قرار می‌گیرند.

طلاق روانی

یک سؤال اساسی آن است که آیا کودکان از بودن با پدر و مادری که با هم اختلافات شدید دارند بیشتر آسیب می‌بینند، یا از طلاق والدین؟ به عبارت دیگر، آیا وجود طلاق روانی؛ یعنی بودن قانونی زن و شوهر با هم بدون داشتن رابطه عاطفی، همراه با ناسازگاری می‌باشد؟

تأثیرات اختلافات خانوادگی در کودکان شبیه به تأثیرات طلاق است و حتی تأثیرات زیان‌آور اختلاف بین والدین، طولانی‌تر از تأثیرات طلاق واقعی است.

در یک مطالعه طولانی مدت، مشخص گردید، پسرانی که با پدر و مادرشان زندگی می‌کنند در حالی که با هم اختلاف دارند، بیش از پسرانی که والدینشان از هم جدا شده‌اند، دچار مشکلات رفتاری و پرخاشگری بودند، و البته هر دو گروه بیش از پسرهایی که پدر و مادرشان چندان اختلافی نداشتند، دچار مشکلات رفتاری بودند. تأثیرات اختلافات خانوادگی در کودکان به هنگامی بیشتر بود که پدر و مادر در حضور فرزند مشاجره می‌کردند و اختلافات آشکار بیشتر به مشکلات رفتاری می‌انجامید.^۲

هم‌چنین، تحقیقات نشان داده است که پدران نقش نیمه‌وقت خود را بعد از طلاق بهتر از زمان پیش از طلاق ایفا کرده‌اند.

۱. کلینگ امپل و دیگران (۱۹۸۲).

۲. اموری (۱۹۸۲).

ناپدیری و نامادری

به رغم بدبینی‌هایی که در مورد ناپدیری و یا نامادری وجود دارد، داشتن آن برای کودک مفید است؛ به خصوص پسری که با مادر خود زندگی می‌کند در صورتی که مادر ازدواج کند، رفتاری آرام‌تر خواهد داشت، تا پسری که با مادرش به تنهایی زندگی می‌کند، اما تأثیرات داشتن ناپدیری برای دختران چندان روشن نیست. بعضی از علل مفید بودن ناپدیری برای کودک در مشاهده کنش‌های متقابل فرزند و والدین آشکار شده است. مادرانی که ازدواج مجدد کرده بودند، با پسران خود گرم‌تر از مادران مطلقه‌ای بودند که ازدواج نکرده بودند. شوهر برای زن، نقش تکیه‌گاهی دارد که تأثیر آن در کنش‌های متقابل مادر و پسر دیده می‌شود. در عین حال، باعث می‌شود مسائل مالی مادر کمتر شده و از تنهایی بیرون بیاید و هم‌چنین وقت و انرژی بیشتری صرف فرزندانش کند. به‌طور کلی کودکان هنگامی که در سنین پایین هستند، در برابر ازدواج مجدد والدین سازگاری بهتری را نشان می‌دهند.

پذیرش طلاق از سوی کودکان

اگر بچه‌ها از پیش با مسئله طلاق آشنا نشوند، امکان ابتلا به ترس‌های ناشی از تنهایی و تشویش پس از جدایی، شدت پیدا می‌کند. به‌طور کلی چنانچه کودک از پیش با مسئله طلاق آشنا شود، درک و پذیرش تمام مراحل آن به مراتب برایش راحت‌تر است. وقتی پدر به‌طور ناگهانی و بدون اطلاع قبلی از خانه می‌رود، نبودش ضربه روحی شدیدی به کودک وارد می‌کند که آثار آن به‌صورت اضطراب شدید در او ظاهر می‌گردد، صرف‌نظر از نزدیکی یا وابستگی به پدر، این‌گونه کودکان با پریشانی و آشفتگی شدیدی دست به‌گریبان می‌شوند، چون نه علت عزیمت پدر را می‌دانند و نه اطمینان به ماندن مادر دارند و نیز نمی‌توانند دیدار مجدد پدر را پیش‌بینی کنند. به‌منظور به حداقل رساندن فشار به کودک والدین باید مدتی قبل از جدایی، آمادگی و فرصت درک مسئله را به فرزند خود بدهند و تازمینۀ فراهم‌نساخته‌اند، او را درک نکنند. البته به ندرت اتفاق می‌افتد که چنین شرایطی برای کودک فراهم شود. والدین باید کودک را به این نکته واقف کنند که انتظار چه رخدادی را باید داشته باشند و او مطمئن شود که به رابطه او با پدر و یا مادر کوچک‌ترین خللی وارد نخواهد شد، و به طوری که قابل فهم باشد علت جدایی را برایش بیان کنند بنابراین، کودک باید از قبل از موضوع آگاهی حاصل کند، برای مثال، به کودک گفته می‌شود که قرار است من و بابا جدا از هم زندگی کنیم. کودک

باید مطمئن شود که می‌تواند در زمان‌های مختلف والدین خود را ملاقات کند. البته نباید رؤیای تجدید میثاق برای کودک به وجود آوریم. معمولاً کودکان سعی دارند که تا حدّ ممکن از جدایی والدین جلوگیری کنند و بعد از طلاق پیوسته امیدوارند که آنها بار دیگر با هم ازدواج کنند، آنان هنوز امید آشتی را در ذهن می‌پروراندند و حاضر به قبول این واقعیت نیستند که همه چیز بین آنها به پایان رسیده است.

بنابراین، در صورتی که طلاق قطعی و غیرقابل بازگشت باشد، اگر والدین، کودک را متقاعد نسازند که امکان بازگشت وجود ندارد، ممکن است رؤیای تجدید پیوند تا سال‌ها بعد از جدایی مسائلی را برای کودک به وجود آورد. البته بیان این واقعیت از طرف والدین همان قدر دردناک است که شنیدن آن توسط کودک دردناک می‌باشد؛ اما تا زمانی که کودک اطمینان حاصل نکند که آشتی مجددی وجود ندارد، می‌تواند خود را با شرایط جدید منطبق سازد. در واقع در بعضی خانواده‌ها کودکان تا حدودی در تیره شدن پیوند زناشویی سهم و موفق بوده‌اند و آنان از پیش آموخته‌اند که می‌توانند در این رابطه تأثیرگذار باشند. اکنون آنها این قدرت را در خود سراغ دارند که گمان می‌کنند می‌توانند آنها را آشتی دهند. اگر در خانواده‌هایی که پیوند عاطفی طبق اصول صحیحی بنیان‌گذاری شده باشد، کودکان متوجه می‌شوند که نمی‌توانند بین پدر و مادر اختلاف ندارند یا نفوذی داشته باشند و بعد از طلاق رؤیای پیوستن والدین را کمتر در ذهن می‌پروراندند. برخی از مسائلی که کودکان پس از طلاق به وجود می‌آورند، کوشش‌های پنهانی و پوشیده است تا پدر و مادر را بار دیگر به هم نزدیک سازند، برای مثال دزدی و یا قشقرق‌های مکرر، اُفت تحصیلی، بیماری و حتی بستری شدن آنان، نمونه‌هایی از این کوشش‌ها است. در محیط‌های خانوادگی ناپایدار و غیرمنسجم، کودکان آموخته‌اند که پدر و مادر ممکن است حاضر باشند به اتفاق، هدف مشترک تربیت آنان را دنبال کنند. کودکان گاهی گناه جدایی والدین را به گردن خود می‌بینند. با توجه به تفکر خودمحوری، آنان هم‌چنین درک صحیح و روشنی از رابطه علت و معلولی ندارند و به تصور آنها، طلاق به علت آنها است که به وجود می‌آید. گاهی کودکان از روی عصبانیت، در دل آرزوی مرگ والدین و دور شدن از آنها را داشته‌اند و بعد از آن، این احساسات را دلیل جدایی آنان می‌پندارند. آنان با تفکر جادویی خود که بین واقعیت‌ها و خیالات خیلی تفاوت قائل نیستند، طلاق را یکسره به خیالات خود نسبت می‌دهند. این وضعیت ذهن، گاهی با گفتار والدین نیز پشتیبانی می‌شود، مثلاً به آنان می‌گویند: که اگر تو نبودی، شاید وضعیت ما فرق می‌کرد و به خاطر تو طلاق گرفته‌ایم یعنی یکسره به گردن کودک

می‌اندازند. در این جا احساس گناه همراه با تصوّرات کودک، پیوند محکمی ایجاد می‌کند.

واکنش‌های کودکان در غیاب پدر

کودکانی که به سبب طلاق، پدر خود را از دست می‌دهند، از درون دچار خلأ عاطفی می‌گردند که احیاناً با کمتر شدن محبت مادر به علّت مسئولیت‌ها و مشکلات جدیدتر او، این خلأ عاطفی بیشتر شده و به صورت افسردگی ظاهر می‌شود. در کودکان این افسردگی به صورت عاطفی، انگیزشی یا جسمی و شناختی تجلّی پیدا می‌کند: از نظر عاطفی، بیشتر افسرده و اندوهگین و مستعد برای گریه کردن می‌شوند، از نظر انگیزشی ترغیب چندانی به امور تحصیلی و کارهای محوّله ندارند و از نظر جسمی با از دست دادن اشتها، ناراحتی‌های گوارشی را نیز گزارش می‌کنند.

مشکل شناختی آنها، بیشتر نسبت دادن شکست‌ها به خود است؛ یعنی هر موقعیتی را مشکل می‌پندارند و در انتظار شکست می‌مانند و بر طبق نظریه اسناد، درماندگی آموخته شده از خود نشان می‌دهند، یعنی نه تنها انتظار موفقیت ندارند و تلاشی را با موفقیت مرتبط نمی‌دانند، بلکه شکست را نیز به عدم توانایی خود نسبت می‌دهند.

دلایل کشاندن فرزند به سوی خود

والدین سعی افراطی در کشاندن فرزند به سوی خود دارند و در واقع مصلحت کودک را کمتر در نظر می‌گیرند و آن هم دلایلی دارد که عبارتند از:

۱. خشم نسبت به همسر
خشم به همسر، گاهی به دور کردن کودک از همسر منجر می‌شود که مؤثرترین راه انتقام است. گاهی رها کردن کودک از سوی پدر، چند ماهی پیش از طلاق، این احساس را در مادر به وجود می‌آورد که کودکان به من تعلق دارند و پدر را فاقد نقشی تربیتی لازم می‌بیند.

۲. رقابت بین والدین

چنانچه والدین پیش از طلاق در مورد تربیت کودک رقابت می‌کردند و هر کدام روش خود را می‌پسندیدند بعد از طلاق، محبت کودک و کشاندن او به سمت خود، می‌تواند

راه ادامه ستیزهای رقابتی را فراهم آورد. از دست رفتن حس احترام و ارزش که با گسستن رابطه زناشویی برای هر کدام به وجود می آید، این احساس تفوق طلبی را می افزاید.

۳. موجه جلوه دادن طلاق

هرگونه احساسات مثبتی که کودک نسبت به همسر سابق داشته باشد، بار احساس گناه آنان را می افزاید. بنابراین، برای کاهش این احساس گناه، مایلند که کودک رغبتی به دیدار پدر یا مادر نداشته باشد، و در واقع این باور غلط وجود دارد که اگر فرزندم دوست نداشته باشد که با هسر سابقم ارتباط داشته باشد، بنابراین تصمیم من به طلاق صحیح بوده است.

۴. اعمال کنترل روی فرزند

گاهی والدین کنترل زندگی کودک را فقط در انحصار خود می دانند و معتقدند که تمام جنبه های زندگی کودک باید در کنترل آنان باشد. برای ارضای نیاز شدید به سلطه جویی، پدر یا مادر سعی می کنند تا کودک را به خود وابسته کرده و از نزدیک شدن او به همسر سابق جلوگیری کنند.

۵. جلوگیری از احساس شکست

بعضی از والدین، اشتیاق کودک به دیدن پدر یا مادر را به عنوان شکست دیگری برای خود تلقی می کنند و در بعضی، این اشتیاق ممکن است این احساس را در آنان به وجود آورد که به کلی تنها مانده و همه دارند او را ترک می کنند. برای جلوگیری از احساس بازنده بودن و طرد شدن، بعضی از همسران زیرکانه این نکته را به کودک القا می کنند که اگر می خواهی با پدر یا مادر ارتباط داشته باشی، باید مرارها کنی.

اتلاف و اتحاد خانوادگی

در خانواده های سالم که روابط صحیحی بین آنها حاکم است، پیوند عاطفی، حس تعهد و وفاداری معمولاً بین والدین برقرار است. در این نوع خانواده ها کودکان معمولاً مجازند که به پدر و مادر نزدیک شده و ارتباط عاطفی مناسبی برقرار کنند. در بسیاری از خانواده ها که گرفتار مسائل خانوادگی شدید هستند و از دواج هایی که به طلاق منتهی

شده، پدر و مادر نتوانسته‌اند پیمانی با هم ببندند که دیگران نتوانند خللی در آن به وجود آورند.

این نوع والدین پیوند عاطفی اصلی را با یک یا چند نفر از بچه‌ها برقرار می‌کنند و زوج دیگر در این جمع بیگانه به حساب می‌آید و راهی بر آن ندارند. در این دسته‌بندی این‌طور به کودکان القا می‌شود که در صورت نزدیک شدن به زوج بیگانه، آنها با ائتلاف خیانت کرده‌اند.

پیشنهادات

- پدر یا مادر خوانده‌ها می‌توانند با جانب‌داری از رابطهٔ کودکان با پدر یا مادر اصلی خود به آنان کمک کنند تا بتوانند حضور پدر یا مادر را در کنار خود پذیرفته و به صورت رقیب به آنها نگاه نکنند.

- پدر یا مادری که ازدواج دوم بعد از طلاق دارد، نباید همسر و بچه‌های خود را برای دوست داشتن یکدیگر تحت فشار غیرمنطقی قرار دهند. آنان باید به تدریج و قدم به قدم نقش پدر یا مادرخوانده را به عهده گیرند، و در بسیاری از موارد در ابتدا نقش دوست را بازی کردن، بسیاری اثربخش‌تر از نقش مادر و پدری است.

- قبل از تصمیم به طلاق یا ازدواج مجدد موضوع با کودکان در میان گذاشته شود، ولی نباید این تصور را در آنان ایجاد کرد که باید آنها اجازه بدهند، اما طرف مشورت قرار دادن آنها در سازگاری بعدی نقش مؤثری دارد.

نتیجه‌گیری

باید این حقیقت را پذیرفت که طلاق پایان زندگی نیست، بلکه پایان ازدواجی نافرجام بوده و آغاز روزهای جدید از زندگی محسوب می‌شود. دین اسلام در آخرین راه‌حل در مورد ناسازگاری شدید بین زن و شوهر که امکان ادامه زندگی بسیار سخت باشد، طلاق را قرار داده است^۱ و این خود یکی از برتری‌های دین اسلام نسبت به ادیانی است که بعضاً طلاق را جایز نمی‌دانند. البته در اسلام (منفوترین حلال‌ها) تعبیر شده است.^۲

در این میان قربانی اصلی طلاق کودکانی هستند که با از هم پاشیدگی کانون خانواده، دچار مشکلات و مسائلی می‌گردند که گریبان‌گیر والدین، به‌ویژه مادر است. این عوارض

۱. بقره (۲) آیه ۲۳۱ و احزاب (۳۳) آیه ۴۹.

۲. حسین حقانی زنجانی، طلاق یا فاجعه انحلال خانواده.

و اثرات شدید بر کودکان، این نهیب را می‌زند که ازدواج‌ها با بصیرت و آگاهی عمیق‌تری از ویژگی‌ها و خصوصیت طرفین صورت گیرد.

بعد از کودک لطمه‌هایی که به زن وارد می‌شود، دست کمی از مشکلات کودکان نخواهد داشت. آنان غالباً بعد از طلاق عهده دار سرپرستی کودکان شده و با فشار اقتصادی و محدودیت‌های زیادی روبرو خواهند شد. البته مشکلاتی که مرد در جریان طلاق خواهد داشت نیز مقوله‌ای است که در جای خود درخور توجه است. در واقع خانواده همانند ساختاری است که زن و شوهر ستون‌های آن هستند و فروریختن هر ستون استحکام و استواری آن را دچار تزلزل می‌کند. فرزند حکم روح وحدت‌بخش دارد که در سایه او محیط خانواده از گرمی و عشق بیشتری برخوردار خواهند بود و مایه جلال و رونق زندگی است. از طرف دیگر او در سایه پدر و مادر است که احساس سربلندی، غرور و سرافرازی می‌کند. این پدر و مادرها هستند که به‌طور مشترک می‌توانند به شخصیت کودک انسجام و تمامیت بخشند و در زیر سایه آن دو است که فرزند سالم، متعهد، مفید و اثربخش به‌وجود می‌آید.

از سر هستی و گر با شاهد عهد شب رجعتی می‌خواستم لیکن طلاق افتاده بود

منابع

۱. تایبر، بچه‌های طلاق، ترجمه قاسم قاضی، تهران، نشر چکامه، ۱۳۷۲.
۲. تافلر، الوین. موج سوم، ترجمه خوارزمی، تهران، انتشارات نشر نو.
۳. حقانی زنجانی، حسین، طلاق یا فاجعه انحلال خانواده، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.
۴. راسل و برتراند راسل، ویلی؛ زناشویی و اخلاق، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، نشر اندیشه، ۱۳۷۰.
۵. ساروخانی، باقر، طلاق، پژوهشی در شناخت واقعیت عوامل آن، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.

1. Clingem peel, W. G. & others 1982, Joint custody after divorce: Magor issues and gools for research. Psschological Bulletin, 91-102127.
2. Emory, R. E (1982) interparntal confict and the children of discord and divorce. psschological Bolletin 92. 310-330
3. Huston. A. C (1982), Hand book of child psychology. (Vol. 4). New york' Wiley.
4. Levy-shiff. R. (1982). The effects of father absen to on young children in mother families child psychology 53, 1400 / 1405.